

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث در اطاعت خدا و اطاعت شیطان بود که اگر کسی بخواهد که اطاعت خدا کند باید اطاعت شیطان نکند. و اطاعت خدا با اطاعت شیطان قابل جمع نیست، زیرا در اطاعت، قصد، لازم و شرط است. وقتی ما می‌توانیم اسم عملی را اطاعت بگذاریم که عامل این عمل با قصد قربت آن کار را انجام دهد. قصد قربت به خداوند و قصد تقرب به شیطان، جمع شدنی نیست. نمی‌شود که هم قصد قربت به خدا و هم قصد قربت به شیطان داشته باشیم. خداوند دو شرک فرمودند که من خیر الشریک هستم. اگر کسی را در نیت با من شریک کنید، من هر چه سهمم باشد به شریکم واگذار می‌کنم و کنار می‌روم، خیلی شریک خوبی هستم. بحث ما در جلسه گذشته به اینجا رسید که برای تشخیص وظیفه و طاعت، نیاز به مربی داریم، عملی که آن عمل، عمل مورد رضا و قبول خداوند باشد و به جا و صحیح باشد. تشخیص عمل صحیح در مرحله کلی، یعنی قوانین و احکام کلیه الهیه و در مرحله شخصی و جزئی که برای ما تشخیص دهند که ما چه باید بکنیم. یک موقع می‌گویند خدا چه فرموده و یک موقع می‌گویند ما چه باید بکنیم. در ماه رمضان خداوند روزه را بر هر کسی که می‌تواند واجب کرده. حالا ما چه باید بکنیم؟ اینطور نیست که اگر به رساله عملیه مراجعه کردیم، بی‌نیاز شدیم و تمام شد. نه هنوز تمام نشده و مرحله تطبیق احکام کلیه بر شخص و اینکه وظیفه من چیست. اینکار کار هر کسی نیست، یک مواردی هست که واضح و روشن است، اما مواردی هست که ابهام و پیچیدگی دارد. شیطان هم از همین جا وارد می‌شود و کار شیطان همین است که ما را در مقام عمل فریب دهد. کسانی که از حسن انتخاب برخوردارند و دلشان می‌خواهد کار خوب انجام دهند، شیطان با اینها هم کار دارند و دلشان می‌خواهد کار خوب انجام دهند، شیطان با اینها هم کار دارند و البته بیشتر کار شیطان با اینهاست، اینهاست که آدم‌های خوبی هستند و قصد خیر و صواب دارند. وارد می‌شود و کارهای نادرست و ناصحیح را به جای کار درست جای می‌زنند. کسانی که سوء انتخاب دارند اصلاً دنبال این هستند که باطل عمل کنند، اصلاً احتیاجی به شیطان ندارند و خودشان شیطان هستند. انسان‌های حسن انتخاب هستند که شیطان با اینها کار دارد، می‌آیند صواب کنند، شیطان کباب پیش پایشان می‌گذارد و با قصد قربت، عمل ناشایست و نادرست انجام می‌دهند. گرچه شیطان ضعیف است و نهایتاً زورش به خدا نمی‌رسد و خدا بلد است که چگونه دست شیطان را ببندد. شیطان علی‌رغم اینکه در مقابل ما زورش زیاد است، اگر ما باشیم و شیطان. اما اگر ما و خدا باشیم، یعنی خودمان را به خدا بسپاریم، ان النفس لأماره بسموها آلا ما رحم بی، خدا کمکت می‌کند و دستت را می‌گیرد و کسانی را که مأمور می‌کند تا شما را کمک کند. خدا محبت‌های زیادی در زمین دارد، منتهی این صحبت‌ها به سراغ کسانی می‌روند که راه را برای هدایت آنها باز نگذارند، لااقل یک روزنه‌ای در جان و نفسشان پیدا کنند که اولیاء خدا بتوانند از آن روزنه وارد شوند. یعنی حرف شنوی و حرف پذیری. حسن انتخاب دارد اما مسکن است، الآن کارایی نداشته باشد، موانعی به خاطر آموزش و تربیت که داشته و غلط بوده، گناهان زیادی که مرتکب شده، راه هدایت به رویش نه اینکه کامل بسته شده، اما فعلاً بسته شده، اما نهایت راه هدایت به رویش باز می‌شود. فعلاً نمی‌شود به او کمک کرد و دستگیری کرد. بعضی فکر می‌کنند که ما باید بنشینیم تا خدا خودش ما را هدایت کند و ما نباید قدمی در جهت هدایتمان برداریم. بنشین تا ببیند سراغت و لازم نیست شما پا شوی! این حرف هم درست و هم غلط است. درست از آن جهت است که، تا که از جانب معشوق نباشد کششی، کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد. اگر از ناحیه حق تعالی جاذبه و کششی نباشد، شما حرکت می‌کنی، باید از جانب خدا برکت باشد. روزی به طور کلی، چه مادی و چه معنوی، همینطور است. رزق وقتی در دنیا قرار است تقسیم شود، این می‌رود در بحث روزی و رزق می‌رود، چه معنوی و چه مادی. اگر قرار شد پولی به شما برسد و منفعت دنیایی مادی به شما برسد، رزق محتوم و مقرر به طلب است، که در رزق محتوم، تلاش و طلب شما تأثیری ندارد و می‌رسد، اما روزی است که اگر شما طلب کردی می‌رسد وگرنه نمی‌رسد، رزق معنوی هم همینطور است، مثلاً اگر قرار است حقیقتی برایمان مکشوف شود و علمی به ما برسد، گاهی ما دنبالش می‌رویم و گاهی خودش به گوش ما می‌رسد. تمام علوم دیگر همینطور است، اینطور نبوده که همه‌شان را خواستیم و دنبالش رفتیم، بلکه شما بدون اینکه بخواهی یا طلب کنی با تلاش پدر و مادر و ... بدست آوردی، مثل زبان مادری، همین‌ها خودش رزق است. رزقی که قرار است به ما برسد و هدایتی که قرار است بشویم، در عالم دنیا می‌رود در همین دو قسم. آن روزی که به طلب است، اگر در جلسه‌ای رفتیم و شنیدیم، هدایت می‌شویم، وگرنه نمی‌شویم. این حرف که تو بنشین و حرکت نکن و نرو؟! این حرف به این معنا که بی‌خودی کوشش نکن و زور زیادی نداشته باش که اگر قرار باشد رزقی به تو برسد و مقرر به طلب است، این رزق را مقدار طلبش را هم گفته‌اند که چقدر طلب کن، خودت را در معرض وصول آن رزق به خودت قرار بده. همین کافی است. الا ان فی ایام دهر کم نفحات در ایام روزگار شما یک ورزش‌های معنوی هست.

آلا متعرضوا لها. خودتان را در مسیر این ورزش‌ها قرار دهید. یک روزی‌هایی هست که همینطوری تقسیم شده و از آسمان دارد می‌آید. هدایت و روزی معنوی هم در عالم تقسیم شده است. اینکه به تور چه کسی بخوری و در چه سنی و چه زمانی چه حرفی را بشنوی، همه‌اش تقسیم شده و مشخص شده اس. اگر در آسمان تقسیم شده، شما در زمین بی خودی، دنبال چه میگردی؟ کفشت را برای چه پاره می‌کنی؟ تلاش اضافه نکنید. این حرف درستی است. اعدال این است، زور نزنید که بیش از آنچه مقدرتان هست از رزق معنوی به دست بیاورید، از رزق دنیا و معنوی، زودتر از موعد هدایت شوید حتی، عجله نکنید. در هر کار عجله کار شیطان است. اینقدر بودند افرادی که در راه عجله کردند و خواستند زودتر از موعد بشوند اولیاء خدا، از ادامه راه باز ماندند، زودتر که هیچ، در موعدش هم که اگر عجله نمی‌کردند از اولیاء خدا می‌شدند، نشدند، ما با این امکانات موجود بالفعلمان باید مسیر تکاملمان را طی کنیم که این امکانات و توان جسمی و روانی و وقت و فرصت و ... ما محدود است. چشم و گوش ما توان و امکان محدود دارد. ما باید با توان و امکانات محدود، عاقلانه، عادلانه و خدایی حرکت کنیم، یعنی به موقع و به جا و سنجیده و به اندازه و با سرعت متوازن و متعادل. اینها همه‌اش یعنی حق. نه با رفتار و عملکرد شیطانی که بخواهد ما را از مسیر اعتدال خارج کند. چقدر کسانی هستند که به خودشان ریاضت‌های سنگین می‌دهند که به مقامات و درجات عالی‌ه انسانی برسند، درحالی‌که این درجه‌ای که اینها در نظر گرفته‌اند، اسمش مقام انسانی نیست، یک سری کرامت‌ها و یک سری کارهای خارق‌العاده گول‌زنک دنیایی و شیطانی است. یک مراجعه به خواسته‌های درونی خودتان بکنید، می‌بینید که از کارهایی که از بعضی از بزرگان و کرامت‌هایی که دارند، نقل می‌کنند، خیلی خوشتان می‌آید، مثل شفای مریض و طی الارض و ... همه اینها اعمال زیبا و جذاب و چشم‌گیری است که توی چشم بچه‌ها می‌آید. یک کارهایی است برای سرگرمی. مثل کارهایی که در سیرک انجام می‌دهند! متأسفانه اسم اینها شده مقامات معنوی و کارهای خارق‌العاده معنوی و اسم کسانی که این کارها را می‌کنند، شده اولیاء خدا و ما برای رسیدن به مقامات و درجات، چه قدر ریاضت‌ها می‌بینیم و چه سختی‌هایی می‌کشیم. همه اینها کارهای بچگانه است. انسان‌های بزرگ، نمی‌گوئیم که از این کارها بدشان می‌آید، بلکه بد نیست و سیرک است و می‌بینند و خستگی‌شان را در می‌کنند. اما اینکه چنان مجذوب شوند و خودشان را بازند که باید به آنجا برسند و این کارها را بکنند، نه. اینها مال کسانی است که خواسته‌های کوچکی دارند و حالت بچگی درونشان هست. اما آنهایی که بزرگ شدند، به بچه که رسیدند از این کارها می‌کنند فقط، چون سر و کار تو با کودک فتاد، هم زبان کودکی باید گشاد. بچه‌ها را سرگرم می‌کنند و گاهی در مسیر هدایت هم می‌تواند در مسیر هدایت، وسیله شود. اما این، با اینکه بگوئیم همین هدایت است و اوج کمال انسان این است، اینطور نیست. در مسیر هدایت انسان دستشویی هم لازم است، که اگر در فشار دستشویی باشی به حرف حق نمی‌توانی گوش دهی، پس بگوئیم دستشویی رفتن عمل مقدسی است و کار اولیاء خداست!! نه. بقیه کارها مثل غذا خوردن و خوابیدن و ... هم همینطور. گاهی یک حرف‌هایی می‌زنند که ما را گرم می‌کنند و ما راه را گم می‌کنیم. حواستان باشد که عقلتان در چشمتان نباشد و حالت بچه نداشته باشید. اصلاً کرامت‌های علماء و بزرگان را نخوانید و توجه نکنید، دیگر بس است و بزرگ شدی. لازم بود کارهای خارق‌العاده انجام دهند که جذب شوی که شدی، حالا که توی جلسه آمدی دیگر سراغ اینها نرو. اگر اینجا برای شما کارهای خاص و خارق‌العاده انجام دهیم، شما را عقب بردیم و به دوران طفولیت بردیم. کاری کردیم که به جای اینکه فهم و فکر شما و معرفت شما باز شود، دید شما را محدود در نگاه‌های شما و چشم شما شود و عقل شما بسته شود و نگذاریم که رشد کنید. پس اگر می‌خواهید رشد کنید سراغ این مسائل و این افراد نروید. اگر می‌خواهی بزرگ شوی. وگرنه برو، که تا مدتها تحت تأثیر آنها قرار می‌گیری و مدتی از عمرت صرف آن می‌شود که تو هم می‌خواهی مثل آنها شویف خیلی‌ها اینطوری عمرشان تلف شده و آخر دیدند که دستشان خالی است از کمال و معرفت خبری نشده، جز اینکه دلبستگی‌شان بیشتر شده و روحشان آلوده‌تر شده. حتی متوسل شدند بر ائمه و خواستن کار خارق‌العاده از آنها مثل پول زیاد و شفای مریضی و ...، دیگر بزرگ شدی، بس است دیگر اینجور توسل کردن‌ها، شما اگر رفتی آنجا و هیچ چیز نخواستی و فقط زیارت بامعرفت کردی و فهمیدی آقا کیست و برای چه خدا خلق کرده ایشان را ... خداوند ائمه را فرستاد که برای ما کار فوق‌العاده کنند یا یاد دهند که ما کار فوق‌العاده کنیم؟! پس معلوم می‌شود شما در طول عمرت زیارت با معرفت نداشتی که بفهمی اینها برای چه خلق شدند. البته اینها را به بچه نمی‌شود گفت و بیشتر از این نمی‌فهمد و در زیارت بیشتر از این نمی‌فهمد، اما بس است هرچه کردید و گفتید و زیارت کردید. وقتی می‌روید زیارت از آقا بخواهید فهم و معرفتتان را زیاد کند و کسی پیدا شود که به شما یک حرف حسابی بزند و اگر می‌شنوید وجدان کنید و نشیند در جانتان و بفهمید از حضرت بخواهید دریچه‌های فهمتان را باز کند و راه‌های نفوذ شیطان را ببندد، کارهایی که شما در طول شبانه روز انجام می‌دهید، کارهایی نباشد که مورد قبول و خشنودی و رضایت خدا نباشد و خودت هم خبر نداری. از حضرت بخواه که دلبستگی شما را از دنیا کم کند، شما باید بروی به زیارت حضرت و خودت را در معرض قرار دهی و طلب کنی. اینکه بگوئیم شما بنشین تا خودش بیاید، نمی‌شود. اما اینکه افراط و زیاده روی کنی و شبانه روز در جلسات و هیأت و ... باشی و از کار و زندگی و زن و بچه بیفتی و همه از گله داشته باشند، نه. فقط خودتان را در معرض قرار دهید و فرصت بدهید به خودتان که فکر کنید. تذکر هم اندازه دارد، به اینها عادت می‌کنی و برایت عادی می‌شود. اینهایی که دائم روضه گوش می‌کنند، دیگر گریه‌شان نمی‌گیرد. یک فاصله‌ای بیانداز، که

که تکراری نشود. قساوت قلب می آورد روضه خوانی دائم. فلذا به عنوان شغل، شغل خوبی نیست. می گویند شغل هایی که قساوت می آورد، کراهت دارد. اینکه ما نیاز به مربی و استاد داریم و نیاز به راهنما داریم، این بحث با بحث نیاز به امام و امامت یکی است. به همان دلیل که بعد از پیامبر اینطور نیست که نیاز به امام نباشد و لا حکم الا لله بگوئیم، مثل خوارج، که کلمه حق یراد بها الباطل، حضرت علی(ع) فرمودند حرف درستی است که از آن مراد باطلی دارند. کسانی که می گویند ما استاد نمی خواهیم و مربی لازم نداریم، یعنی پیغمبر و قرآن بس است و امام لازم نداریم. این حرف، حرف نادرست و خطرناکی است که سر از خوارج در می آورد. نکته ای که اینجا راجع به نیاز به استاد هست، مسأله توسل است، توسل که می گوئیم، همین بحث است. وقتی مسأله توسل به ائمه مطرح می شود، برای طی مراحل کمال، همان بحث نیاز به مربی و استاد است. ما برای رشد و تکامل و پیشرفت، نیاز به توسل داریم. توسل یعنی واسطه و وسیله قرار دادن ائمه(ع) واسطه بین ما و خدا هستند. بین اینها و ما هم باز نیاز به واسطه و اسباب و وسائل است. اساتید و مربیان و کسانی که عالمان ربّانی هستند و ... واسطه می شوند بین ما و ائمه(ع) بدون واسطه هم نمی شود. این بحث در دوره های گذشته مفصل بحث شده و تا همین حد در اینجا کافی است. در ضرورت توسل و دیگر چرا ما نمی توانیم مستقلاً از خداوند استفاده کنیم، می گوئیم که ما یک موقع مسأله باید و نباید را مطرح می کنیم که باید متوسل شد و یک موقع می گوئیم بدون توسل نمی شود راه را رفت و رسید، هرکسی که راه را طی کرد، با وسیله رفت. همه آن کسانی که راه را طی کردند، ولو بگویند که ما استاد و مربی نداشتیم و نیاز ندارد، خودشان با مربی و وسیله رفتند اما نفهمیدند و حواسشان نبوده و اینها را با وسیله بردند، بدون وسیله امکان ندارد. تصویری که ما از خدا در ذهنمان داریم، از کجا آوردیم، با وسیله انبیاء و اولیاء خدا در ذهن ما به وجود آمده. انسان به خودی خود نمی تواند تصویری از خدا ابتدا به ساکن در ذهنش داشته باشد، خدا با همه اوصاف خدایی اش این خودش برهانی بر اثبات وجود خداست. ذهن ما قادر نیست که ابتدا به ساکن تصویری از خدا بسازد، مگر اینکه خود خدا این تصویر را توسط انبیاءش به ما منتقل کند، همین تصویری که الآن داریم. حالا ما از خوبی ها، خدا را چه موجودی می دانیم و دارای چه صفاتی می دانیم؟ قادر و حی و رؤف و ... مفهومی که از همه این اوصاف در ذهن ما می آید، از کجا آمده؟ آیا ما این مفاهیم را به صورت صرف در ذهنمان تصور می کنیم یا همراه با اینها یک تصوراتی از عالم و قادر و رؤف و حی، در خارج از ذهنمان هست، دیدم، موجود زنده در مقابل مرده که مفهوم حی را بدست می آوریم. این می شود واسطه. عالم را در خارج دیدیم، اگر عالمی را در خارج ندیده باشیم، اصلاً علم و عالم را نمی فهمیدیم. از جزء به سوی کل می رویم. آن خدایی که الآن شما بهش معتقدی، واقعاً نه آن خدایی که می گویی و خالق همه عالم هست. ولی مفهومی که از خدا در ذهنمان هست و مفهومی که از خالق در ذهنمان هست را از کجا گرفته ای؟ مفهوم از مادر را از کجا آورده ای؟ خدای واقعی شما همین هاست. می گویی خدا پاک و مقدس و خوب و حق و عدل است. مفهومی که از اینها داری، از کجا گرفتی در ذهنت؟ خدای واقعی شما همان هاست. خدای اسمی ما چیز دیگری است که اوصافش را می گویند. اما خدای واقعی ما که موجب شده ما این خدا را با این اوصافش بیان کنیم و بشناسیم و بگوئیم که این خدا را قبول داریم، و وسائل و واسطه ها هستند، خدای واقعی ماست. فلذا اگر از شما پرسند که شما از خدای خارجی بیرونی حقیقی، بیشتر از آن اوصافی که نسبت به امام معصوم داری، شناخت داری؟ نمی توانی بگویی بله. یعنی از خدای حقیقی بیش از حد یک امام معصوم نمی شناسی. نهایت معنایی که از خوبی می دانی، خوبی است که از امام معصوم دیدی و شنیدی و همین را می گذاری به حساب خدا. اگر بگویند خدا خیلی خوب است، شما نهایت مفهومی که از خوبی در ذهنت داری به اندازه امام معصوم است که اگر امام معصوم را نداشتی، همین مفهوم را هم نداشتی. حالا شناخت شما از امام معصوم به چه اندازه است؟ شما که خود امام را ندیدی. به اندازه آن خوب هایی که به امام معصوم نزدیکتر بودند، صفات و علم و قدرت و ... آنها نزدیکتر بوده و شما با آنها در تماس بودی و دیدی و حس کردی و خوبی و صفات و کمالاتشان را دیدی. شناخت شما از امام معصوم همین اندازه است. تا می گویند امام معصوم، شما توی ذهنت آن کسی را که به او نزدیکتر است می آوری، ناخودآگاه، و معصوم را به آن اضافه می کنی. خدای واقعی شما این است. امام واقعی شما همین است. اگر از شما پرسند خدای شما کیست، نمی گویی امام معصوم و می گویی خدا، اما آن خدای واقعی شما که منشأ اثر برای شماست و شما از آن درس گرفتی و شما را حرکت داده، امام معصوم است. حالا بیا پایین تر، اگر از شما پرسند امام شما کیست. می گویی امامان معصوم و ۱۲ امام را می گویی. اینها گفتنی های شماست. اینها را از کی شناختی. آن کسانی که واسطه بودند تا شما اینها را بشناسید، آنها امام واقعی شما هستند، البته امام ظرف وجود شما. آن که شما توانستی درک کنی، همان است. و بالاتر از آنها را نمی توانی درک کنی. گاهی چندتا واسطه می خواهد. حالا انسان هرچه بزرگتر شود، مثلاً امام بچه پدرش است، از همان اول از عالم ربّانی که شروع نمی کند، اصلاً درک نمی کند که عالم ربّانی کیست و غالب مردم اینطورند و در همین مرحله هستند و امامشان همان پدرشان است. هم پدرش است و به باباش و خوبی ها و علم و قدرت او نگاه می کند. یعنی ما از پائین داریم می رویم بالا. یادت نرود که یک روز بچه بودی. چطور می گویی که مربی و استاد و امام نمی خواهیم!! خودتان را گم نکنید. مرحله به مرحله دارید بالا می روید. اگر می گویی که به امام معصوم هم نیاز ندارم و هیچ واسطه ای برای برقراری ارتباط با خدا و خداشناسی، لازم ندارم. می دانیم که کاملاً غلط است و حرف گنده تر از دهانت زدی. ائمه، واسطه فیض به همه خلایق هستند، چه کسی می تواند بگوید که من نیاز به واسطه ندارم؟

در هر مرحله‌ای که هستی، مربی همان مرحله‌ات را استفاده و یک قدم جلوتر نگذار، یعنی دوتا پله یکی نکن که خطرناک است. وقتی الآن باید از یک مربی استفاده کنی، نگو که این کم و کوچک است، من می‌روم سراغ استاد این شخص، خیال می‌کنی که می‌توانی از او استفاده کنی، بلکه نمی‌توانی، می‌روی در کلاسی که استادت می‌رود، چیزی هم نمی‌فهمی و عمرت را ضایع می‌کنی. تا کلاس اول را طی نکنی به کلاس دوم نمی‌رسی. انسان خیلی دلش می‌خواهد که زود رشد کند و می‌گوید کلاس اول هم شد کلاس؟ کلاس اول برای کلاس اولی خوب است، ولی برای کلاس پنجمی زشت است که کلاس اول بنشیند. چرا بعضی از ماها می‌خواهیم دو تا پله یکی کنیم و آنچه هستیم را نمی‌خواهیم که باشیم. اینجا شیطان دخالت می‌کند و ما را وادار می‌کند به عجله کردن. عجله کار شیطان است. عجله نکنید. افتادگی داشته باشید. کلاس اول هستی، نگو که پنجم هستیم، یک درجه پائین‌تر هم گفتی عیبی ندارد.

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.

سعی نکن خودت را بالا نشان بدهی و ادعاهای بزرگ نداشته باش که خطرناک است. تا الآن بحث اطاعت از خدا و اطاعت نکردن از شیطان مطرح شد، در آینده بحث مخالفت با شیطان و لجبازی کردن با شیطان مطرح می‌شود. شیطان می‌خواهد وادار کند که خودت را، این را می‌گوئیم. با شیطان مخالفت کن، ببین او چه می‌گوید. البته نیاز به مربی دارد و شیطان شناسی کار هر کسی نیست. البته تا الآن که رشد کردی و به اینجا رسیدی تا حدی شیطان را شناختی، اما راه ادامه دارد و یک کلاس‌هایی را نرفتی و شیطان شناسی لازم داری. باید بفهمی که الآن شیطان دارد چه دستوری می‌دهد که با او مخالفت کنی. شیطان می‌گوید تکبر کن و خودت را بیش از آنچه هستی نشان بده، تو تواضع و کوچکی کن. کمتر از آنچه هستی نشان بده، تا هرکسی می‌بیند تو را بگوید او چیزی و کسی نیست، فقط اهل دید باطن و معرفت و اهل دل که ببینند تو را می‌گویند، این خیلی بیشتر از اینکه می‌گوید هست و خیلی بالاتر از ظاهرش است. تودار است. بعضی‌ها رودار هستند مثل قلک پر از سکه که سر و صدای زیادی دارند، اما بعضی‌ها پر از اسکناس درشت هستند اما صدایی ندارند. بچه‌ها که می‌بینند آن که پر از سکه هست را می‌خواهند و ظاهرش را می‌بینند و آدم‌هایی که با یک دید دیگر نگاه می‌کنند، آن که صدا نمی‌دهد را می‌خواهند ولی توی آن پر است. سر و صدا مال پول خورد است و بعضی‌ها سرو صدا دارند. حالا چه کسی می‌خواهد این را تشخیص دهد. چند نفر شما دنبال سر و صدا هستید و چند نفر دنبال انسان تودار. حالا اگر بخواهید هم، قدرت تشخیص دارید؟؟ کسانی هستند که صحبت‌های پری دارند، اما کسی دنبال این‌ها نیست، چون نمی‌توانند تشخیص دهند که او کیست و اگر هم تشخیص دهند، به دردشان نمی‌خورد، چون باید فعلاً بیایند بالا و الآن بچه‌اند. مرحله به مرحله باید بروند جلو تا به آنجا برسند. اصلاً برای خودشان حریم و حفاظ قائل نشوید، هر کلاسی که به دردتان می‌خورد بروید. آزاد و راحت باشید. تشخیص دادی خوب است و احتمال دادی در این جلسه چیزهای به درد بخوری هست برای تو و چیز دیگر را در نظر بگیر و خجالت نکش یا نگو که سطحش پائین است. هر چه ما می‌گوئیم، ناخودآگاه شما می‌خواهید بروید دنبال آنهایی که اسم و رسمی دارند و سرشان شلوغ است و ... فلذا است که هر کسی به این زودی‌ها آدم نمی‌شود. به خاطر مبارزه با نفس هم که شده، در جلساتی شرکت کن که موجب شکست نفسی و تخفیف و تحقیر شما است. خودت را بشکن و خوار و کوچک کن، تا ببینی خدا چه جوری بزرگ می‌کند. اگر احتمال دادی جایی، چیزی، به درد بخور است، خودت را کوچک کن و برو و شرکت کن. نگو که چرا اینهمه جلسات خودشناسی گوش کردیم و شرکت کردیم و چیزی نشدیم. باید خودت را کوچک کنی و بشکنی. حالا اگر خودت را کوچک نمی‌کنی لاف بزرگ نکن دیگر. همانی که هستی نشان بده، این حداقل مبارزه با نفس است. چرا ادعاهای بیش از حد و گنده‌تر از دهن می‌کنی. بعد توی آن می‌مانی و در فشار قرار می‌گیری و دنیا برای جهنم می‌شود. اول ازدواج اوصافی از خودت می‌گویی و نشان می‌دهی به همسرت که در زندگی این اوصاف خیلی معونه می‌برد و باید همه ادعاها و حرف‌هایت را نشان دهی و از عهده همه‌اش بریایی. زندگی‌ات جهنم می‌شود. همان اول خودت را کوچک کن و بگو هیچ کس و هیچ چیز نیست، ولی دوست دارم این و آن و ... باشم. هر جا هم که اشتباه کردی بگو اشتباه کردم، من که از اول گفتم هیچ چیز و هیچ کس نیست. پس ادعاهای بزرگ نکن. البته وقتی با عوام الناس روبه رو هستی، چون باطن را نمی‌بینند، مجبوری بگویی من ال می‌کنم و بل می‌کنم و ادعا کنی، وگرنه کسی با تو ازدواج نمی‌کنند، به تو رأی نمی‌دهند. حالا بروید یکی یکی محک بزنید، خودتان فهمیدید که چه باید بکنید. همه کسانی که می‌گویند ما از اولیاء خدا هستیم و به مقام فلان و ... رسیدیم، محک بزنید، ببینید اگر چیزی بلد نبود چه می‌کند؟ لا پوشانی می‌کند و ... یا اینکه صاف می‌گوید نمی‌دانم. دعوتش کن به جلسه‌ای که در شأن او نیست، ببین می‌آید یا نه. گاهی در حدی است که حاضر به گوش کردن هم نمی‌شود. می‌گوید من این بحث‌ها را گوش کنم!!! اگر کسی با این ویژگی‌ها و خصوصیات که افتادگی و تواضع دارد و منیت ندارد، سلام ما را به او برسانید و به ما هم اطلاع بدهید که برویم خدمتشان. البته هستند. و ان شاء الله همه شما هم همینطور هستید، اگر اینطوری نباشید که اصلاً آدم نیستید، حیوان هستید. اگر از شما سؤال کنند و جوابش را بلد نباشی و یک چیزی سَمَبَل کنی و بگویی، خائنی، حالا هر ظاهر و مقام و موقعیتی داشته باشی.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین